



Analyzing the Meaning of Shaqshaqiyah's Sermon, Based on Jurjani's Theory of Order (Metaphor Case Study)

Original Article

Received: 2024/02/14

Accepted: 2024/06/24

Ghasem Mokhtari^{1*}, Abdul Hossein Afshar², Mahmoud Shahbazi¹,
Mohammad Jorfi³

1. Associate Professor,
Department of Arabic
Language and Literature,
Faculty of Literature and
Humanities, Arak
University, Arak, Iran.

2. PhD student in Arabic
Language and Literature,
Faculty of Literature and
Humanities, Arak
University, Arak, Iran.

3. Assistant Professor,
Department of Arabic
Language and Literature,
Faculty of Literature and
Humanities, Arak
University, Arak, Iran.

Abstract

The reader's active engagement and imaginative actions uncover the concealed layers of a text, enhancing its value and evoking ambiguous and remote meanings; the astute and inventive writer compels the reader to contemplate through indirect expression, thereby amplifying the impact of his discourse on the audience. Jurjani forges a robust link between order and significance. By formulating his theory of order, he addressed the concept of meaning and transformed texts from a static structure into a dynamic process. In the meantime, metaphor, as one of the most essential representations of meaning, plays a constructive role in this process. The new study will look at the meaning of meaning in Shagshaqiyya's sermon using Jurjani's theory of order as a base and with metaphor as its main focus. This research aims to elucidate the primary significance of Imam Ali, particularly in sentences with multiple layers of meaning. The results of this analytically descriptive article show that in this sermon, Amir al-Mu'minan used metaphors and concrete language to explain abstract and difficult ideas. Expressions with cohesive and order-forming elements, like sentence types, terminology use, reference and substitution, ellipsis, conjunctions, and so on, have given the sermon a clear structure and interrelationships that add to its meaning. It has been enhanced.

Keywords: Nahj al-Balagha, Meaning, Metaphor, Theory of Order.

*corresponding Author Email Address: q-mokhtari@araku.ac.ir



Copyright: © 2024 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license <https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>.



مقاله پژوهشی

واکاوی معنای معنا در خطبه شقشقیه، بر اساس نظریه نظم جرجانی (مطالعه موردی استعاره)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۱/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۵/۱۳

قاسم مختاری^{۱*}، عبدالحسین افشار^۲، محمود شهبازی^۱، محمد جرفی^۳

چکیده

کشف لایه‌های نهفته و پنهان یک متن که با مشارکت پویا و نگرش خلاقانه خواننده حاصل می‌گردد، موجب ارزشمند شدن و بازتولید معانی مبهم و دوراز ذهن می‌گردد. ادیب و نویسنده حاذق و خلاق، از طریق شیوه غیرمستقیم کلام، خواننده را به تلاش فکری وامی‌دارد و این‌گونه میزان اثرگذاری سخن خویش به مخاطب را افزایش می‌دهد. جرجانی بین نظم و معنا ارتباط مستحکمی برقرار می‌کند. وی با پایه‌گذاری نظریه نظم، مسأله معنای معنا را مطرح نمود و متون را از یک ساختار ثابت و ساکن به فرایندی زنده و پویا تغییر داد. در این میان استعاره به‌عنوان یکی از مهم‌ترین نمدهای معنای معنا، نقش به‌سزائی در این فراگرد ایفا می‌کند. پژوهش پیش‌رو در پی بررسی معنای معنا در خطبه شقشقیه، بر اساس نظریه نظم جرجانی است که استعاره به‌عنوان محور اصلی آن مورد کنکاش قرار گرفته است. پی‌بردن به مقصود و مراد اصلی امام علی (ع)، در جمله‌هایی که دارای لایه‌های چندگانه می‌باشند، از جمله اهداف این پژوهش است. نتایج این مقاله که به روش توصیفی-تحلیلی انجام شده، حاکی از آن است که امیرمؤمنان (ع) در جای‌جای این خطبه، امور انتزاعی و غیرقابل فهم را در قالب استعاره و به‌طور ملموس تبیین نموده‌اند. وجود عناصر انسجام‌بخش و نظم‌آفرین در عبارات، از جمله: نوع جملات به‌کاررفته، نحوه استفاده از اصطلاحات و واژگان، ارجاع و جایگزینی، حذف، ادات ربط و... منجر به ایجاد بافتی منسجم و روابطی متقابل در خطبه گردیده که در نتیجه آن معنا غنا یافته است.

کلیدواژه‌ها:

معنای معنا، استعاره، نظریه نظم، نهج البلاغه، جرجانی.

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی، دانشگاه اراک، اراک، ایران.
۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی، دانشگاه اراک، اراک، ایران.
۳. استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی، دانشگاه اراک، اراک، ایران.

استناد به این مقاله: مختاری، قاسم و افشار، عبدالحسین و شهبازی، محمود و جرفی، محمد، پاییز و زمستان ۱۴۰۳، «واکاوی معنای معنا در خطبه شقشقیه، بر اساس نظریه نظم جرجانی (مطالعه موردی استعاره)»، پژوهشنامه نقد ادب عربی، ش ۲ (پیاپی ۲۷)، س ۱۴، صص ۱۰۲-۱۲۰

*corresponding Author Email Address: q-mokhtari@araku.ac.ir



Copyright: © 2024 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license <https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>.

۱. مقدمه

نهج البلاغه به عنوان اخ القرآن، از دیر باز مورد توجه پژوهشگران بوده است. شاید به جرات بتوان گفت، معنا به عنوان مهم‌ترین بخش از یک اثر می‌باشد که پرداختن به آن، ضرورتی انکارناپذیر است؛ مرحله بالاتر از معنا، معنای معنا است که دستیابی و فهم آن به مراتب دشوارتر می‌باشد.

معنای اولیه با استناد به ظاهر واژگان به تنهایی و بدون واسطه قابل فهم است؛ در حالی که معنای معنا اشاره ایحائی و ضمنی به مفهوم مورد نظر دارد و درک این مفهوم با توجه به بافت و سیاق جملات، قابل استنباط می‌باشد (دفع اله و محمد، بی تا: ۲۰۶). به عنوان مثال، معنای اولیه کلمه «لیل» زمان بین مغرب تا فجر را می‌گویند و معنای هامشی آن اشاره به ترس و وحشت، بیداری و شب‌زنده‌داری، نگرانی و تشویش خاطر دارد (یونس علی، ۲۰۰۷: ۸۰-۷۹). نگاه جرجانی به ساختار لغوی، متفاوت از دیگران است. وی معتقد است فصاحت و بلاغت تنها از رهگذر رعایت نظم و تبعیت از قوانین نحوی مفهوم پیدا می‌کند (جمعی، ۲۰۱۹: ۱۶۳-۱۷۷). جرجانی بین نظم و معنا ارتباط مستحکمی برقرار می‌کند و هدف وی، بیان تفاوت‌های معنایی است که در ساختارهای مختلف نحوی وجود دارد. وی با بررسی دقیق ساختارهای نحوی، به تفاوت‌های معنایی ترکیب‌های مختلف اشاره می‌کند و بر این مسئله تأکید می‌نماید که هرگونه تغییر ساختاری در جمله، منجر به تغییر معنا می‌شود (ر.ک: کاظمی، ۱۳۹۵: ۹). از منظر جرجانی، الفاظ و واژگان تنها زمانی ارزش پیدا می‌کنند که در متن قرار گیرند و در مدار نظم، زنجیروار به یکدیگر مرتبط گردن؛ به گونه‌ای که حذف هر کدام از جملات، به دلیل وابستگی به دیگری، امکان‌پذیر نباشد.

پژوهش پیش‌رو می‌کوشد تا با روش توصیفی-تحلیلی و با بهره‌گیری از نظریه نظم جرجانی، معنای معنا را در استعاره‌های

به کاررفته در این خطبه، واکاوی نماید. این پژوهش، از طریق مؤلفه‌های معناشناسی، بررسی استعاره‌ها و پردازش نظم و سیاق موجود در آنها و عناصر انسجام‌بخش آن، به معنای ثانویه جملات استعاری، می‌پردازد و نشان می‌دهد امام (ع) با انتخاب هدفمند واژگان و چینش آن‌ها بر اساس موقعیت کلام، عباراتی ادبی و زیبا خلق نموده و مقصود و مراد خود را به طور ضمنی در یک نظام معنایی استعاری قاعده‌مند، بیان کرده است.

مقاله حاضر در پی پاسخ دادن به این سؤالات است که: ۱. نظریه نظم جرجانی چه تأثیری در فهم معنای معنا دارد و چگونه می‌توان این نظریه را مبنایی برای درک بهتر این مفهوم دانست؟ ۲. کاربرد استعاره در خطبه شقشقیه به چه میزان است و ملاک و معیار امام (ع) در بهره‌مندی از آن، چه چیزی می‌باشد؟ ۳. استعاره در این خطبه، دارای چه اغراض و معانی بدیع و جلوه‌های معنایی تازه‌ای است؟

۲. پیشینه پژوهش

با توجه به بررسی‌های به عمل آمده، تاکنون مطالعات چندانی پیرامون معنای معنا در خطبه شقشقیه، به‌طور دقیق صورت نگرفته و عمده پژوهش‌ها از زوایای مشابه به این موضوع پرداخته‌اند؛ به عنوان مثال، عباسی و دیگران (۱۳۹۷)، در مقاله «حفظ زیباشناسی مبتنی بر تفسیرپذیری استعاره در فرآیند ترجمه (بررسی تطبیقی روش‌های نیومارک در استعاره‌های خطبه شقشقیه)» با استناد به راهبردهای هفتگانه نیومارک، روش‌های مختلف تفسیرپذیری استعاره که به نوعی ارتباط با معنای معنا دارد را بررسی نموده‌اند و نتایج آن، حکایت از این امر دارد که هر استعاره‌ای بنا بر فضا و موقعیت حاکم، بر اساس یکی از روش‌های هفتگانه، قابل تفسیر می‌باشد که با توجه به عدم قطعیت معنا، زمینه‌کنش خواننده و ارتباط او با نویسنده، به بهترین وجه ممکن فراهم می‌گردد. محمدی و بازوبندی (۱۴۰۰) در پژوهشی با عنوان «بررسی شیوه

تبادل معنا در خطبه شقشقیه نهج البلاغه بر مبنای رویکرد نقش‌گرایی نظام‌مند هلیدی» معتقدند: امام (ع) در سرتاسر این خطبه به نحوی در تبادل و انتقال معنا عمل کرده است که گویی هر دو سوی تعامل، با هم در ساخت متن شرکت دارند و از این طریق، راه هرگونه یکسویگی تعامل را بسته است. شیخ و صفرنژاد در مقاله‌ای با عنوان «بررسی اغراض ثانویه جملات انشائی - طلبی در خطبه‌های نهج البلاغه» که در کنگره بین‌المللی فرهنگ و اندیشه دینی در سال ۱۳۹۳ انتشار یافته است، اغراض ثانویه جملات انشائی و طلبی را مورد کنکاش قرار داده و به این نتیجه رسیده‌اند که جملات موجود در خطبه‌های نهج البلاغه در اغراض ثانویه، در کتب بلاغت بسیار به کار رفته است و در کنار این اغراض، غرض‌های نویافته‌ای چون: قناعت، تحذیر، توبه، تنفر و... یافت می‌شود که در کتب بلاغت به آن‌ها اشاره نشده است. القحطانی (۲۰۰۰م) در مقاله‌ای با عنوان «المعاني الثواني عند عبدالقاهر الجرجاني من خلال: الكناية والاستعارة و التمثيل» معتقد است معنای ثانویه در نزد عبدالقاهر جرجانی، اصطلاحات بلاغی به شمار می‌روند و شامل کنایه، استعاره و تمثیل می‌گردند که از خلال معناشناسی زبانی یا معنای اولیه قابل درک است. در قرآن کریم، پژوهش‌هایی نزدیک‌تر به این موضوع انجام شده است؛ به عنوان مثال عموری (۱۴۳۸) در مقاله‌ای با عنوان «دراسة الدلالة الهامشية في آيات من القرآن الكريم» به بررسی معنای معنا در آیاتی از سوره‌های نساء، نور، مؤمنون و زمر پرداخته که پس از ذکر معنا و مراد اصلی و مرکزی، به تبیین معنای هامشی و ثانویه این آیات در کنایه‌ها، استعاره‌ها و تشبیهات اشاره نموده است. ظفری (۱۳۹۷) در مقاله‌ی «واکاوی معنای معنا و بررسی زیباشناسی آن در قرآن کریم» معنای معنا را در تقدیم و تأخیرهای ده آیه از قرآن بررسی نموده و بر این باور است که معنای معنا در قرآن کریم به دوگونه قابل برداشت است؛ نخست از طریق ذوق و طبعی سلیم، و دیگر از رهگذر سیاق زبانی و روند کلام در متن که

در بر گیرنده پیام‌ها و دلالت‌هایی نوین با توجه به فضای متن است.

۳. چارچوب نظری تحقیق

پژوهشگران، همواره کوشیده‌اند تا با روش‌های گوناگون، معنا را کشف نمایند. جرجانی، از جمله اندیشمندانی است که در این زمینه صاحب نظر می‌باشد. او با ذهن زیباشناس خویش، اصول نظریه نظم را پایه‌ریزی کرد. به عقیده او، معنای نظم کلام این است که اساس کلام را آن‌گونه که علم نحو اقتضا می‌کند، بگذاری و روش‌هایی را که کلام بر آن اساس می‌آید، بشناسی و از آن راه‌ها و روش‌ها منحرف نشوی (ر.ک: جرجانی، ۲۰۱۴: ۷۰). جرجانی معتقد است استنباط و فهم کلام بدون درک معنای معنا امکان‌پذیر نمی‌باشد. حمادی‌العیدی، در مورد این اصطلاح این‌گونه می‌گوید: «بین دو معنا در نظم کلام هیچ تضاد و مغایرتی وجود ندارد؛ بلکه دارای ارتباطی تنگاتنگ و دوجانبه می‌باشند. غور کردن در معنای اول و سبک و سیاق آن، تو را به معنای دوم سوق می‌دهد و اسرار و رموز معنای دوم را آشکار می‌سازد» (حمادی‌العیدی، ۲۰۱۲: ۸۸).

اساس نظریه نظم بر انسجام عناصر متن و استفاده از فرآیندهایی مانند: تقدیم و تأخیر، معرفه و نکره، اضمار و اظهار، حذف و تکرار در جای مناسب خود است که این امر با عنایت به عناصر بافت موقعیت، مانند مقتضای حال گوینده و شنونده و مقتضای حال خطاب امکان‌پذیر است (ر.ک: جرجانی، ۱۹۸۴: ۶۲). جرجانی در نظریه نظم، سطوح مختلف دستوری، معنایی و زیباشناختی را مورد توجه قرار می‌دهد و اهمیت ویژه‌ای برای بافت و سیاق قائل است؛ وی معتقد است فهم معنای معنا و پی‌بردن مخاطب به غرض کلی گوینده از طریق مقام یا سیاق وارد شده بر کلام که به متن انسجام می‌بخشد، امکان‌پذیر است.

جرجانی در اسرارالبلاغه، استعاره را این‌گونه تعریف می‌کند: «الإستعارة نقل الإسم عن أصله الي غيره على حد المبالغة» (همو،

۲۰۱۴: ۳۹۸). یعنی استعاره، انتقال دادن اسم از اصلش به غیر آن است که برای تشبیه و در حد مبالغه انجام می‌گیرد. از دیدگاه جرجانی، استعاره مانند سایر صنایع بلاغی، زمانی ارزش پیدا می‌کند که در ترکیب کلام و نظم قرار گیرد؛ وی در این خصوص می‌گوید: «در استعاره امری است که بیان آن ممکن نیست؛ مگر پس از علم به نظم و اطلاع بر حقیقت آن» (همو، ۱۹۸۴: ۹۲).

۴. بحث

۲-۱ بررسی سطح دلالی (استعاره)

امام علی (ع) به منظور انتقال بهتر مفاهیم به مخاطب، از شیوه معمولی سخن عدول نموده و با استفاده از مهارت‌های ادبی و بلاغی، از جمله استعاره، آراء و نظریات خویش را بیان می‌نماید. ذوق ادبی و قوه تخیل مثال‌زدنی ایشان، عباراتی را خلق نموده است که با برانگیختن انفعالات روحی و روانی شنونده، وی را به انتظار و شنیدن ترغیب می‌نماید. استعاره در خطبه شقشقیه از بسامد بالایی برخوردار است که در ادامه به بررسی آن می‌پردازیم. واژه «تَقَمَّصَهَا» در عبارت «أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ» استعاره تصریحیه تبعیه است که در آن پذیرش خلافت به پوشیدن لباس تشبیه شده و قرینه آن حالیه می‌باشد. یکی از معانی باب تَقَعَلَ، تکلف است. هر گاه فردی به منظور اقناع دیگران، عملی را به صورت تصنعی انجام داده و خود را آن‌گونه که نیست جلوه دهد، در کار خود تکلف نموده است. امام (ع) نیز به طرز استادانه‌ای، واژه «تَقَمَّصَ» را در جهت تصنعی و تظاهری بودن این امر به کار برده است. امام (ع) می‌توانست، بگوید: «لَبَسَ قَمِيصَ الْخِلَافَةِ»؛ اَمَّا آن را به باب تَقَعَلَ برد و گفت: «تَقَمَّصَهَا». در ادامه علی (ع) شایستگی خود را با دو صفت: «ینحدر عتی السیل» و «ولایرقی الی الطیر»، در قالب استعاره به کار برده است. از ویژگی‌های سیل، نفوذ آن در زمین‌ها و دشت‌های زیردست

می‌باشد؛ علم و دانش امام (ع) نیز همانند سیل، قابلیت نفوذ در هر کسی که خواهان علم‌آموزی می‌باشد را دارد. نقطه اشتراکشان این است که هر دو، سبب احیا و زنده ماندن می‌شوند (بحرانی، بی‌تا: ۱۳۶). نوع استعاره به کار رفته، استعاره تصریحیه اصلیه می‌باشد که مشبه‌به، یعنی سیل را مورد تصریح قرار داده است. در جمله «ولایرقی الی الطیر» واژه «الطیر» استعاره تصریحیه است از همت یا اندیشه بشری. در این عبارت، حضرت پا را فراتر نهاده و این صفت و ویژگی را با مبالغه بیشتری بیان نموده است و مردم را همانند پرنده‌ای فرض نموده است که از اوج گرفتن و رسیدن به قله‌های دوردست علم و دانش امام (ع)، عاجز می‌باشند. الف و لام در دو کلمه «السیل» و «الطیر» مفید استغراق است؛ یعنی هرگونه سیلی از دامن کوهسار من جاریست و هیچ پرنده‌ای یارای رسیدن به رفعت مقام من را ندارد. استغراق در اینجا، افضلیت امیرالمؤمنین را بر کل افراد دارای فضیلت اثبات می‌کند. اینکه امام (ع) وجود خود را به کوه تشبیه کرده است، یکی از دلایل آن، اشاره به دو صفت ثابت و راسخ بودن است که از ویژگی‌های کوه می‌باشد؛ امام نیز با این تشبیه، محور افضلیت خود را همیشگی و ثابت می‌داند. امیرمؤمنان (ع) هنگامی که دید ابوبکر به ناحق بر کرسی خلافت تکیه زد، خاضعانه از آن چشم پوشید و خود را در برابر یک جریان فرصت‌طلب و زیاده‌خواه قرار نداد. عبارت استعاری «فَسَدَّتْ دُونَهَا ثُوبًا وَطَوَيْتُ غَنِيهَا كَشْحًا» به خوبی دلالت به این موضوع دارد. حضرت با لفظ حجاب در معنا مبالغه نموده و برای حجاب، لفظ ثوب را به عنوان تشبیه محسوس به معقول استعاره آورده است (ر.ک: بحرانی، بی‌تا: ۱۳۶). عبارت «طَوَيْتُ غَنِيهَا كَشْحًا» به عنوان تأکید و در تأیید جمله قبل به کار رفته است. ابن‌ابی‌الحدید در شرح این عبارت آورده است: «وقتی انسان گرسنه می‌شود، پهلویش را می‌پیچاند؛ همان‌طور که وقتی سیر می‌شود، پهلویش پر می‌شود. گویا حضرت می‌خواهد، بگوید: من خودم را از خلافت

گرسنه قرار دادم و آن را لقمه خویش نساختم» (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ج ۱/۱۵۱). در حقیقت مراد حضرت از به‌کاربردن این تعبیر، اشاره به منتهی درجه روی‌گردانی و بی‌توجهی به امر خلافت می‌باشد. امام (ع) این دو تعبیر ظریف و پرمفهوم را با یک معماری ادبی و بلاغی زیبا، آشنایی‌زدائی نموده‌است. با وجود اینکه می‌توانست از عباراتی نظیر: «اعرضتُ عنها» یا «ابتعدتُ عنها» استفاده کند، ولی به دلیل بی‌ارزش بودن خلافت نزد ایشان، رویگردانی خود از امر خلافت و عدم اشتیاق و وابستگی‌اش به دنیا و متعلقات آن را به صورت ملموس و مشهود بیان نمود تا این امتناع، مقابل چشمان مخاطب به تصویر کشیده شود. در عبارت اول، از واژه «ثوب» برای ایجاد حایل بین خود و خلافت استفاده نموده‌است تا به مخاطب بفهماند با وجود اینکه خلافت در دسترس بود و فقط پرده‌ای میانمان حایل بود، به دلیل مهیانبودن شرایط، از پذیرش آن امتناع ورزیدم. در عبارت بعد با به‌کاربردن اصطلاح «طوبتُ عنها کشحاً» نپذیرفتن خلافت را به گرسنه قرار دادن خویش از خلافت که یکی از نیازهای اساسی انسان است، تشبیه نموده تا از این طریق بگوید با اینکه می‌توانستم مانند سایر زمامداران، مصانع و سازش‌نمایم، پهلوی‌تهی‌کردم. این عبارت، «استعاره است؛ زیرا «کشح» به منزله غذایی است که آن حضرت از خوردن آن منع شده و چون محتوای خلافت دگرگون گشت، حضرت از آن اعراض کرد. قول دیگر این است که مقصود حضرت از «طی کشح» عدم توجه به خلافت است؛ چنان‌که اعراض کننده، از چیزی که در کنار او قرار دارد، روی برمی‌گرداند (ر.ک: بحرانی، ۱۹۸۱: ۵۰۷). معنای اولیه «پهلوی‌کنار کشیدن» است و معنای ثانویه دلالت بر «زیربار نرفتن، کنارگیری و بی‌میلی» دارد که حضرت در قالب استعاره تمثیلیه آن را به زیبایی بیان نموده‌است؛ مستعارله «از آن کنار گرفتن» و مستعارمنه «پهلوی‌تهی‌کردم» و قرینه در جمله حالیه است و جامع بی‌میلی و بی‌رغبتی می‌باشد. امیرمؤمنان (ع) وقتی در این کارزار خود را یگانه و تنها

می‌بیند، می‌گوید: «طفقتُ أرْتَبِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بِيَدِ جَدَاءٍ أَوْ طَخِيَةَ عَمِيَاءٍ». امام (ع) صفت (جداء) را برای تنهایی و بی‌یاوری خود استعاره می‌آورد و نداشتن پشتیبان و همراه را به دست بریده تشبیه کرده‌است که هیچ قدرت و توانی ندارد. وجه شبه در هر دو، یاری نکردن است و به دلیل ذکر مشابهه (ید جداء) استعاره از نوع تصریحیه می‌باشد. ایشان وقتی حرص و ولع زمامداران و عدم همراهی مردم را می‌بیند، صبر و تحمل وضع موجود را تنها راه ممکن می‌پندارد؛ لذا عبارت «يَدِ جَدَاءٍ» که بیشترین دلالت بر تنهایی دارد را به دلیل بار معنایی آن به کار می‌برد. عبارت «طَخِيَةَ عَمِيَاءٍ»، استعاره از نابسامانی‌ها و ظلمت‌هایی است که در آن شرایط برای امام (ع) به وجود آوردند تا تشخیص راه درست و هموار برای ایشان دشوار گردد؛ این به‌هم‌ریختگی و نابسامانی، به تاریکی و ظلمت تشبیه شده‌است و وجه شبه در هر دو عدم تشخیص سره از ناسره می‌باشد؛ بنابراین، استعاره موجود در این عبارت، به دلیل ذکر مستعارمنه (طَخِيَةَ عَمِيَاءٍ) تصریحیه می‌باشد. صفت «عمیاء»، اشاره به این امر دارد که این ظلمت آنقدر شدید و زیاد بود که هیچ روزنه و راه امیدی برای رسیدن به مقصود وجود نداشت.

در عبارت «فأدلی بها إلی فلان»، واژه «أدلی» استعاره می‌باشد که دلالت بر انتقال آشکار خلافت از سوی ابوبکر به عمر دارد. ابن ابی‌الحدید معتزلی می‌گوید: «خلافت خلیفه دوم در حقیقت پاداشی بود که خلیفه اول در برابر کارهای او داد. او بود که پایه‌های خلافت ابوبکر را محکم ساخت و اگر او نبود، هیچ امری از امور ابوبکر ثبات پیدا نمی‌کرد و هیچ ستونی برای او بر پا نمی‌شد» (مکارم شیرازی: ۱۴۲۰، ۳۳۸). این عبارت استعاره تصریحیه تبعیه است که جامع و وجه‌شبه در آن دو، رسیدن به مراد و مقصود با ابزار نامتعارف می‌باشد.

واژه «أدلی» از مصدر «إدلاء» می‌باشد که به معنای فرستان دلو در چاه است تا از آب پر شود (الأزهری، بی‌تا: ۱۲۱/۱۴)؛ این عبارت

ابتدای امر، خود را شایسته خلافت نمی‌دید، در پایان عمر به دلیل دلبستگی، پایه‌های آن‌را چنان برای عمر تثبیت می‌نماید که گویی آن‌را به عقد وی در آورده است. معنای هامشی که از این عبارت استنباط می‌گردد، دلبستگی و مجذوب شدن می‌باشد. امام (ع) در نکوهش سوءاستفاده خلفا از بیت‌المال می‌گوید: «لَشَدَّ مَا تَشَطَّرَا صَرَعِيهَا»؛ در اینجا «ضرع» (مستعارمه) استعاره تصریحیه تبعیه است برای خلافت (مستعارله) که جامع آن تقسیم سود میان خودشان می‌باشد. خلافت به ماده شتری مانند شده است که ابوبکر و عمر نهایت بهره را از آن بردند. حضرت، این حالت را در یک تصویر استعاری زیبا این‌گونه بیان می‌کنند که این دو در کامیابی و بهره‌جویی از خلافت، گویی کسی هستند که ماده شتری را اجیر نموده و با حرص و ولع پستان‌های آن را می‌دوشد. حضرت (ع) بعد از آنکه نارضایتی خود را از شورای عمر اعلام می‌دارد، می‌گوید: «آن‌ها مرا هم‌سنگ بقیه اعضای شورا قرار دادند؛ با آوردن «لکن» استدراک، بر این امر تأکید می‌نماید که با وجود شایستگی آشکار من نسبت به بقیه اعضاء، به دلیل مصلحت و شرایطی که به وجود آمده بود، با آن‌ها هم‌سو گشتم تا بهانه‌ای باقی نماند. استدراک در لغت به معنای طلب اصلاح است و در اصطلاح به معنی دفع توهمی است که از کلام به دست می‌آید (ر.ک: الکفوی، ۱۹۹۸م: ۱۶۲/۶). جمله «لِکِنِّي أَسْفُفْتُ إِذَا أَسْفُوا وَطُرْتُ إِذَا طَارُوا» خبریه است که غرض از خبر، فایده آن می‌باشد؛ زیرا مخاطب از معنا و مفهوم خبر ناآگاه است و با شنیدن آن از سردرگمی و ابهام نجات پیدا می‌کند و پی‌می‌برد به اینکه علت هم‌سو شدن امام (ع) با آن‌ها در آن شرایط چه بوده است. دلیل اینکه در اینجا خبر، با «لکن» تأکید شده است، اطمینان بخشی و زدودن شک و تردید از مخاطب می‌باشد تا تصور ننماید، پذیرش این شرایط به دلیل ضعف و ناتوانی بوده است.

استعاره‌ای که در این فقره وجود دارد، عبارت است از تطبیق

استعاره تصریحیه تبعیه است که در آن سپردن خلافت به سرعت، به ادلاء تشبیه شده که به سرعت سطل در آب افکنده می‌شود؛ همان‌طور که خلافت سریعاً از جانب ابوبکر به عمر منتقل شد. کلمه «ادلی» در جایی به کار می‌رود که قصد مدارا، ترحم و لطف وجود داشته باشد.

سیاست عمر در زمان به خلافت رسیدن ابوبکر، ناشی از سازوکاری بود که برای رسیدن به اهداف خود طراحی کرده بود. واژه «ادلاء» در چارچوب نظم و سیاق دقیقی، باعث ایجاد انسجام و ساختار واحدی در این عبارت شده است که تمام مفاهیم مدنظر را به خواننده منتقل می‌کند؛ اگر از افعالی همچون: أَعْطِي، وَهَبْ، مَنَحَ و... استفاده می‌شد، حق مطلب ادا نمی‌گشت. کلمه «ادلی» به وسیله «باء» متعدی استعمال شده است و دلالت بر الصاق دارد (موید، ۱۴۲۴: ج ۱/۲۰۶). این معنا از این حرف جدا نمی‌گردد (ر.ک: سیبویه، ۱۴۱۰: ج ۲/۳۰۴). این امر، دلبستگی ابوبکر به خلافت را نشان می‌دهد که حاضر به جدایی از آن نبود؛ تا اینکه به دلیل شرایط بد روحی و جسمی، ناچار شد خلافت را در عین وابستگی، به عمر واگذار نماید و عمر، مزد مصلحت و سازشی که در امر خلافت ابوبکر انجام داده بود را دریافت کرد. امام (ع) وقتی دوگانگی را در اعمال و رفتار ابوبکر مشاهده می‌نماید، از وی گلایه می‌کند که چطور با وجود اعتراف بر شایستگی من نسبت به دیگران، در واپسین لحظات عمر، خلافت را به دیگری واگذار می‌کند. در عبارت «إِذْ عَقَدَهَا لِأَخِي بَعْدَ وَفَاتِهِ» از باب استعاره تصریحیه تبعیه، خلافت، همچون زنی تصور شده، که به عقد دیگری درآمده است. ابوبکر در پایان عمرش، خلافت را نه یک امانت الهی، بلکه همچون کالایی پنداشته که بدون مراجعه به آراء و افکار مردم، آن را به دیگری سپرده است (ر.ک: عباسی و دیگران، ۱۳۹۸: ۶۱-۸۰). اینکه امام (ع) از تعبیر «عقد خلافت» استفاده نموده است، دلالت بر این امر دارد که با وجود اینکه ابوبکر در

نمی‌توان به معنای جمله پی برد (ر.ک: همان: ۴۱۰)؛ بر این اساس و به منظور درک بهتر معنای معنا، در ادامه به بررسی مهم‌ترین وجوه نحوی پرداخته می‌شود.

۱-۳-۱- جملات اسمیه و فعلیه

امام علی (ع) با توجه به فضای حاکم بر خطبه شقشقیه، به طور مستمر از جملات فعلیه استفاده نموده‌است. با توجه به اینکه جملات فعلیه دلالت بر حدوث و نوبه نو شدن دارند. حضرت (ع) به دلیل شرایط حاکم و اینکه رفتار ناشی از مخاطب، باعث ایجاد فضای جدیدی شده است، از جملات فعلیه استفاده نموده؛ زیرا این ساختار (جملات فعلیه) متناسب با مضمون موردنظر می‌باشد.

جملات فعلیه بیشتر با احساس، عاطفه و ادراک انسان سروکار دارند و تحرک و پویایی از ویژگی‌های بارز آن می‌باشد. وقتی حضرت (ع) عبارت استعاری «أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ» را با جمله فعلیه شروع می‌کند، قصد دارد معنای موردنظر خود که همان غصب خلافت می‌باشد را به‌طور دقیق‌تری به مخاطب منتقل کند. امام (ع) پس از اثبات این مدعی، با همان جملات فعلیه تأکیدی، به بیان شایستگی‌های خود می‌پردازد. در دو عبارت «يُنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ»، «وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ»، از رهگذر تجدد زمانی، نوبه‌نو شدن و جریان چشمه فیاض علم و دانش از ناحیه امام (ع) به سوی خواهندگان، به‌نیکی ترسیم شده است. در زبان عربی، در جمله‌های اسمیه، فاعل معمولاً حضور محسوس ندارد؛ اما در برخی از جمله‌های فعلیه، اسناد فعل به فاعل، مورد توجه جدی گوینده است و این اسناد، معنادار است (ر.ک: مکارم‌شیرازی، ۱۴۲۰: ۴۱۰/۲). در جملات فعلیه «فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثُوبًا وَطَوَيْتُ عَنْهَا كُشْحًا وَطَفِقْتُ أَرْتِي...» به نظر می‌رسد یکی از دلایلی که امام (ع) از جمله فعلیه استفاده نموده، پیرنگ جلوه دادن نقش فاعل (امیرمؤمنان) است تا این‌گونه به مخاطب خود بفهماند که

حال خود از لحاظ نداشتن اختیار و عدم تسلط بر امور، که این حالت به پرنده‌ای مانند شده‌است که مطابق میل دیگران حرکت می‌کند (عارف و دیگران، ۱۳۷۵: ج ۵۲۱/۱). پذیرش این شرایط از سوی امام (ع) و همسو شدن با خواسته‌های غیرمتعارف آن‌ها گویای آن است که حضرت (ع) در ساختار سیاسی آن زمان، از هوش سیاسی و هیجانی بالایی برخوردار بوده‌است. در عبارت استعاری «لَالْقَيْتِ حَبْلَهَا عَلَي غَارِبَهَا»، هر دو ضمیر «ها» به خلافت باز می‌گردد و در آن، خلافت به شتری تشبیه شده‌است که در بیابان به حال خود رها شده و کسی به آن توجهی نمی‌کند، و مشبه (ضمیر «ها» در «حبلها») ذکر گردیده و مشبه به (ناقه) حذف شده است و لفظ «غارب» که از لوازم و ملائمت آن می‌باشد، به عنوان وجه مرشح آن به کاررفته‌است (استعاره مکنیه تخیلیه). از آنجایی که لفظ «حبل» ملائم و سازگار با «غارب» است و آن را ترشیح و تقویت می‌کند، به بیانی دیگر حالت عدم رغبت به خلافت و رها نمودن آن توسط امام (ع)، به حالت فردی تشبیه شده که افسار شتر را بر گردنش آویخته و در بیابان به حال خود وا گذاشته است که از جهتی اشاره به جنبه تمثیلی آن دارد.

۱-۳-۱- بررسی سطح نحوی استعارات

عبدالقاهر جرجانی هرگونه آرایش نحوی را تابع شکل‌گیری معنا در ذهن و اندیشه گوینده می‌داند. یافتن پیوند میان ساختارهای نحوی و معنای اثر از اهمیت بالایی برخوردار است.

نظم معنایی ندارد جز منظور کردن مقاصد نحوی میان کلمات. اگر شما تنها به واژگان توجه کنید و برخی را در پی برخی دیگر قرار دهید، بی‌آنکه در آن‌ها مقاصد نحوی را مد نظر داشته باشید، در واقع کاری انجام نداده‌اید تا به جهت آن ادعا کنید که مؤلف و ناظم کلامی هستند (ر.ک: جرجانی، ۱۹۸۴: ۳۷۰).

بدون پی‌بردن به مقاصد نحوی و اجرای احکام نحوی،

چگونه یگه و تنها در برابر کوه سختی‌ها و مشکلات صبوری نمودم و ذره‌ای خم به ابرو نیاوردم.

۱-۳-۲ تأکید

تأکید به عنوان یکی از عناصر همگن سطح نحوی، در خطبه شقشیه، حضوری فعال دارد؛ زیرا شرایط حاکم بر خطبه که مخاطب در بی انکار واقعیت‌هاست، مستلزم کلامی محتوم و سخنی قطعیست؛ همچنین اثبات شایستگی‌های امام (ع) و بیان واقعیت‌های موجود که اغلب در کارگفتی عاطفی در قالب هجو، تاسف، تعجب، قسم و... آمده است، نیازمند گفتاری تأکیدی و صریح است. «فایده تأکید این است که هر گاه چیزی مورد تأکید قرارگیرد، در جان و قلب شنونده تثبیت می‌گردد و شبهه‌ای که ممکن است به ذهن او وارد شده باشد، برطرف می‌گردد» (الزمخشری، ۱۹۹۳: ۱۴۶/۱). حضرت (ع) در ابتدای خطبه، با زبانی تأکیدی، غضب خلافت توسط خلیفه اول که فضایی از شک و ابهام در ذهن مخاطب ایجاد نموده بود را این‌گونه بر زبان می‌آورد: «أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ وَ...» توالی کلمات تأکیدی «أَمَّا، وَاللَّهِ، لَقَدْ، تَقَمَّصَ، إِنَّ، لَ، أَنَّ» نشان از اهمیت و حساسیت این موضوع دارد. «أَمَّا» حرف استفتاح یا تنبیه است که در اول کلام واقع می‌شود و دلالت بر تحقیقی بودن مضمون جمله بعد را دارد و هشدار می‌دهد برای مخاطب بر عدم غافل بودن او از آن مطلب (ر.ک: صفائی، ۱۳۸۷: ۱۸۷/۱). امام (ع) با این تأکیدات، چهره‌ای قاطع، جدی و پرصلابت از خود به نمایش می‌گذارند. در ادامه شکایت و انتقاد از خلیفه اول و دوم، عبارت تأکیدی و تعجیبی «فَيَا عَجَبًا نَبِينًا هُوَ يَسْتَقِيلُهَا فِي حَيَاتِهِ إِذْ عَقَدَهَا لِأَخْرَجَ بَعْدَ وَفَاتِهِ...» را به کار می‌برد و از تناقض بین گفتار و عمل ابوبکر که مدعی استعفا و کناره‌گیری از خلافت بود، ولی در پایان آن را با تبانی و منفعت‌طلبی به عقد عمر درآورد، اظهار تعجب می‌نماید و جمله «لَشَدَّ مَا تَشَطَّرَا صُرْعِيَّهَا» را به کار می‌برد. لام

«لَشَدَّ» و استعمال «تَشَطَّرَ» که بر وزن «تَفَعَّلَ» آمده است و دلالت بر مبالغه دارد و همچنین مشدد بودن کلمات «شَدَّ وَتَشَطَّرَ»، علاوه بر تأکید و قطعیت بخشیدن بر مضمون جمله، به نوعی عصبانیت امام (ع) از این موضوع را پدیدار می‌سازد؛ زیرا «تشدید به دلیل قدرتی که زبان در هنگام بیان و اظهار آن دارد، به بلند شدن و پرسروصدا بودن موسیقی متن کمک می‌کند» (عبدالرحیم، ۲۰۰۸: ۶۰۴). در فقره پایانی که می‌فرماید: «أَمَّا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ... لِأَلْفَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَلَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيَّهَا وَلَاأَلْفَيْتُمْ ذُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَقْطَةِ عَنَزٍ» تأکیدات به کاررفته، حاوی مؤثرترین و قوی‌ترین ابزارهای تأکیدی است که شامل «أَمَّا تأکیدی» و «قسم صریح» است و جواب قسم با تکرار سه‌باره لام تأکیدی در واژگان «لَأَلْفَيْتُ، لَسَقَيْتُ، لَاأَلْفَيْتُمْ» مورد تأکید قرار گرفته است. امام (ع) در این عبارات تأکیدی، موضع محکم و راسخ خود در برابر خلافت و رسیدن به حکومت را بیان نموده و تنها دلیل پذیرش خلافت را دفاع از حقوق ضعیفان و کوتاه کردن دست ظالمان از بیت‌المال می‌داند.

۱-۳-۳ توازن نحوی

توازن یک فرایند ادبی است که از طریق تکرار کلامی حاصل می‌شود (ر.ک: یاکوبسن، ۱۹۶۷: ۲۹۶-۳۲۲). تکرار الگوی نحوی، باعث آشنایی‌زدائی، برجستگی و ایجاد جاذبه در کلام می‌گردد. منظور از تکرار ساخت‌های نحوی، جملاتی است که از نظر نقش و ترکیب، تفاوت چندانی با هم ندارند و دارای معنای یکسانی هستند. این نوع تکرار، در عبارات استعاری خطبه شقشیه، به وفور یافت می‌شود که این امر، درجه نفوذ و اثرگذاری کلام را به مراتب افزون نموده و لذت شنیداری آن را دوچندان کرده است. در عبارت استعاری «يُنَحْدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ» که از دو بخش تشکیل شده است، ساختار نحوی موجود در آن

وجود دارد؛ این مناسبات به کلام، یکپارچگی و وحدت می‌بخشند. یک عنصر، عنصری دیگر را پیش‌انگاری می‌کند و بدون تو سل به آن نمی‌تواند رمزگشایی شود. عواملی که به متن انسجام می‌بخشند عبارتند از: ارجاع، حذف، جایگزینی، ادات ربط و انسجام واژگانی (ر.ک: مهاجر ونبوی، ۱۳۷۶: ۶۳). روابط معین و نظام‌مندی که بین عبارات موجود در یک متن، برقرار است، منجر به تکمیل، تحلیل و فهم بهتر معنای جملات می‌گردد و خواننده با درک رابطه منطقی بین این جملات، پیوستگی معنایی و ارتباط بین مطالب را آشکارا دریافت می‌نماید. بر اساس نظر هالیدی و حسن، انسجام متن به واسطه دو عامل به وجود می‌آید: ۱. انسجام واژگانی ۲. انسجام دستوری (Halliday & Hasan, 1976: 5-6). عبدالقاهر جرجانی، در کتاب دلائل الإعجاز در ذیل بحث «الفرق بین حروف منظومه و کلام منظومه» مطلبی را بیان می‌کند که حساسیت او را نسبت به پدیده انسجام نشان می‌دهد؛ او می‌گوید: «مقصود از نظم کلمات آن نیست که الفاظ در گفتار دنبال هم قرار گیرند؛ بلکه مقصود این است که الفاظ در دلالت به یکدیگر وابستگی داشته باشد و معانی کلمات به صورتی که عقل حکم می‌کند، به یکدیگر مربوط شود» (جرجانی، ۱۹۸۴: ۴۸-۴۹).

۱-۳-۱-۱ انسجام واژگانی

شناخت واژه، مهم‌ترین نقش را در شناخت و تفسیر متن دارد؛ زیرا واژگان اندوخته در ذهن شاعر یا نویسنده است که هر کدام بر شیئی یا مفهومی که شاعر یا ادیب نسبت به آن آشنایی دارد، دلالت می‌کند. از نظر روان‌شناسی اهمیت شناخت واژه‌های مورد استفاده افراد تا بدان حد است که بر اساس آن می‌توان به برخی حالات روحی و روانی نویسنده و گوینده پی برد (ر.ک: عمران‌پور، ۱۳۸۶: ۱۵۴-۱۵۵).

این‌گونه است:
بخش اول: فعل مضارع (مثبت) + حرف جر (جهت‌دار)، ضمیر + فاعل

بخش دوم: فعل مضارع (منفی) + حرف جر (جهت‌دار)، ضمیر + فاعل

در این عبارات گرچه تکرار ساخت‌ها در دو بخش، دقیقاً به یک شکل می‌باشد؛ اما حضرت (ع) با ایجاد رابطه معکوس و تقابل در افعال (يُنَجِّدُ - لَا يَزِقِي) و حروف جر (عَنِّي - إِلَيَّ) و مسجع نمودن واژگان (السَّيْلُ وَالطَّيْرُ) نوعی توازن زیبا و هم‌آوایی خلق نموده است که میل مخاطب در کنجکاوی و شنیدن را به اوج می‌رساند. در جمله «فَسَدَلْتُ دُونَهَا تَوْبًا وَطَوَيْتُ عَنْهَا كُشْحًا» که در پاسخ به جمله قبلی آمده، همان ساختار، با واژگانی متفاوت تکرار شده است. در عبارت «أَصُولٌ بَيِّدٌ جَدَاءٌ أَوْ أَصْبِرٌ عَلَى طَخِيَّةٍ عَمِيَاءَ» نیز شاهد تکرار ساخت نحوی مشابه‌ای می‌باشیم؛ در این جملات که متشکل از فعل مضارع + جارومجرور + صفت هستند، نوعی تقابل و رابطه معکوس بین افعال (أَصُولٌ وَأَصْبِرٌ) برقرار است و همان ریتم و آهنگ گوش‌نواز قبلی کماکان حکمفرماست که ناخودآگاه مخاطب را به سکوت وامی‌دارد؛ زیرا ریتم این جملات، عصبانیت و بغض گلوگیر امام (ع) را به مخاطب هشدار می‌دهد. این زنجیره تکرارهای نحوی که توازن و هم‌آوایی دلربایی به وجود آورده است، همچنان برقرار است و در جمله «أَسْفَفْتُ إِذْ أَسْفُؤًا وَطِرْتُ إِذْ طَاؤًا» نیز با ساختاری متفاوت‌تر ادامه یافته است. تقابل موجود در جملات قبل را، در افعال (أَسْفَفْتُ وَطِرْتُ) نیز شاهد هستیم؛ در این جملات، حضرت با استفاده از اشتقاق کلمات هم‌معنا و تکرار آن‌ها، سعی نموده توجه مخاطب را بیش‌ازپیش جلب نماید.

۱-۳-۱-۲ عناصر انسجام بخش و نظم‌آفرین

انسجام به مناسبات معنایی اشاره دارد که میان عناصر یک متن

۱-۳-۱-۱-۱ انسجام دستوری

فرایند انسجام دستوری شامل ارجاع، حذف، جانمایی و ادات ربط می‌باشد.

۱-۳-۱-۱-۱-۱ ارجاع

«وقتی عنصری در متن، به موردی خارج متن اشاره کند و درک آن وابسته به موقعیت و محیطی باشد که متن در آن واقع شده است، عنصر مورد نظر از نوع برون مرجع است» (Halliday & Hasan, ۱۹۷۶: ۳۱-۳۷).

در تکرارهای نحوی، تکرار ضمیر یکی از موارد بسیار مهمی است که حضرت (ع) به فراخور موقعیت سخن خویش از آن استفاده نموده است؛ در این میان تکرار ضمیر «ها» که عمدتاً به «خلافت» بازمی‌گردد و ضمیر «ت» و «ی» که بازگشتشان به خود امام است، از بیشترین بسامد برخوردار است. در ابتدای خطبه وقتی حضرت می‌گوید: «أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فَلَانُ وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقَطْبِ مِنَ الرَّحَى» با تکرار ضمیر «ها» غصب خلافت توسط کسانی که نسبت به ایشان از کمترین شایستگی‌ها نیز برخوردار نبودند را مورد تأکید قرار می‌دهد؛ سپس اظهار می‌نماید: «فَسَدَلْتُ دُونَهَا تَوْبًا وَ طَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا» یعنی با وجود اینکه هیچ‌کس در برتری‌ها و شایستگی‌ها، نمی‌تواند همتای من باشد، به خلافت دل نبستم و آن را لقمه خویش قرار نادم. تکرار ضمیر «ت» و «ها» در این عبارت نیز، توجه مخاطب بر موضوع موردنظر که رابطه بین امام (ع) و خلافت می‌باشد را مورد تأکید قرار می‌دهد و در ادامه می‌فرماید: «وَوَلَّفَقْتُ أَرْثِي بَيْنَ أَنْ أُصَوَّلَ ...» که با تکرار ضمائر «ت»، «ی» و «أنا مستتر» که مرجع همه آن‌ها شخص امام (ع) می‌باشد، تنهایی و مظلومیت خویش را بیان می‌نماید. در عبارت «فَيَا عَجَبًا بَيْنَا هُوَ يَسْتَقِيلُهَا فِي حَيَاتِهِ إِذْ عَقَدَهَا لِأَخْرَجَ بَعْدَ وَفَاتِهِ لَشِدَّ مَا تَشَطَّرَا صُرْعَيْهَا» با تکرار ضمیر «ه» که به خلیفه اول بازمی‌گردد و هم‌چنین ضمیر «ها» که مرجع آن خلافت است، سوءاستفاده

وخلف‌وعده خلیفه اول از خلافت که مایه تعجب همگان است را عنوان می‌نماید. در ادامه با تکرار ضمیر بارز «ی»، «ت» و «واو» در عبارت «لِكَيْتِي أَسْفَقْتُ إِذْ أَسْقُوا وَطِزْتُ إِذْ طَاؤُوا» از انعطاف و نرمش بیش از حد خویش سخن می‌گوید و با این تکرار، نقش خویشتن را در همراهی کردن و بی‌تفاوت نبودن برجسته می‌نماید. در آخرین جمله استعاری با تکرار ضمیر «ها» در عبارت «لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَيَّ غَارِبَهَا» عدم دلبستگی خود به خلافت و متعلقات آن را اعلام می‌دارد.

۱-۳-۱-۱-۱-۲ حذف

«از جمله فواید حذف، بزرگ‌پنداشتن و مهم‌جلوه‌دادن چیزی است به ابهامی که در آن وجود دارد؛ زیرا ذهن به واسطه آن ابهام به هر سو کشیده می‌شود و درک آن برایش دشوارتر می‌گردد و به دلیل این دشواری، لذت‌بخش‌تر می‌شود» (الکفوی، ۱۹۹۸: ۳۸۴/۱). جرجانی در کتاب ارزشمند دلائل الإعجاز، تأثیر حذف را عجیب دانسته و آن را به سحر تشبیه نموده و گفته است در این باب گاهی نیابردن لفظی و سکوت در مورد آن، به فصاحت و بلاغت آن می‌افزاید و باعث می‌گردد وضوح و گویایی آن کلام، افزون گردد (ر.ک: جرجانی، ۲۰۱۴: ۱۰۶). حذف در سطوح مختلف از جمله: اسم، فعل، حرف و جمله صورت می‌پذیرد. گاهی حذف، به واسطه قواعد نحوی اتفاق می‌افتد و در پاره‌ای از موارد، به دلیل مسائل بلاغی و کارکردهای زیباشناختی. از جمله مواردی که حذف در آن به دلیل قواعد نحوی صورت پذیرفته است، می‌توان به جمله‌ی: «أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فَلَانُ» که فعل (أَقْسَمُ) و جوباً حذف شده است (ر.ک: الصافی، ۱۴۱۸: ۳۶۶/۳۰)، اشاره نمود. اما آن‌چه مدنظر است، حذف ادیبانه و هنرمندانه است که برای شنونده لذت‌بخش می‌باشد و باعث مشارکت فعال او در متن و برانگیختن قوه تفکر و اندیشه وی می‌گردد. امام (ع) در عبارت «بَيْنَ أَنْ أُصَوَّلَ

بَيِّدِ جَدَاءً أَوْ أَصْبِرْ عَلَى طَخِيَّةٍ عَمِيَاءَ» به دلیل وجود قرینه و رعایت اختصار، در جمله دوم، اسم ظرف «بَيْنَ» و حرف ناصبه «أَنَّ» را حذف نموده است؛ خواننده آشنا به مسائل ادبی، آشکارا پی به محذوف می برد و ذهن او به ناچار به جمله ماقبل بازمی گردد تا بتواند محذوف را در نظر خود تداعی نماید؛ در واقع این ارتباط بین جملات و اینکه مخاطب به اضطراب جملات را به یکدیگر ربط می دهد، همان انسجام و نظم است که جرجانی از آن سخن گفته است و قوام بخش معنا و مفهوم عبارات و ترسیم گر لطایف و باریک اندیشی های سخن می باشد.

۱-۳-۱-۱-۳ ادوات پیوندی (پیوند زمانی و افزایشی)

ادات ربط و پیوند، نقش مهمی در پیوستگی و انسجام متن ایفا می نمایند؛ این ادات با پیوند جملات پسین و پیشین، باعث ایجاد ارتباط معنایی میان جملات یک متن می گردند. هالیدی و حسن، ادوات ربط را به چهار دسته: افزایشی، تقابلی، سببی و زمانی تقسیم کرده اند (ر.ک: ۲۳۹-۲۳۸: Halliday & Hasan, ۱۹۸۵). «رابطه افزایشی یا اضافی هنگامی برقرار می شود که جمله ای در پیوند با محتوای جمله قبلی در متن، مطلبی را اضافه کند» (آذرزاد، ۱۳۸۵: ۴۳). «وقتی که بین رویدادهای دو جمله یک نوع توالی زمانی وجود داشته باشد، پیوند زمانی برقرار می شود» (همان: ۴۴).

کاربرد حروف ربط در متون، متفاوت است. در این جا منظور، عطف نحو بیست که هدف از آن تأکید و توسعه معناست. امام (ع) با استفاده از جملات هم پایه و هم معنا که اشاره به یک موضوع واحد دارند، سعی می نماید اهداف مدنظر خود را با تکرار این نوع جملات که از طریق رابطه افزایشی به هم پیوند می خورد، به مخاطب القاء نماید. حضرت (ع) در دفاع از حق تزییع شده خویش، با توالی جملات معطوف، به اثبات شایستگی های خود پرداخته، می گوید:

«يُنَحْدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَزِقِي إِلَيَّ الطَّيْرُ فَسَدَلْتُ دُونَهَا تَوْبًا وَطَوَيْتُ عَنْهَا كُشْحًا وَطَفِئْتُ أَرْبَتِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بَيِّدِ جَدَاءً أَوْ أَصْبِرْ عَلَى طَخِيَّةٍ عَمِيَاءَ ...». در این فقره، حضرت (ع) در دو جمله اول که با حرف «او» به یکدیگر عطف شده اند، از طریق رابطه افزایشی، کمالات و برتری های خود را با اوصافی شرح می دهد که هرگونه شبهه و انکار را از ذهن مخاطب دور می سازد. در دو جمله بعد، خط بطلان بر ظن و گمان کسانی می کشد که ادعا داشتند امام (ع) شیفته خلافت و دنیاگرایی است و با معطوف قرار دادن عبارت «وَطَوَيْتُ عَنْهَا كُشْحًا» اعلام می دارد، هیچ دلبستگی به خلافت ندارد. «فاء ربط» در عبارت «فَسَدَلْتُ دُونَهَا تَوْبًا» عامل ربط زمانی است؛ امام (ع) پس از آنکه کمالات بی حد و حصر خویش را برمی شمرد، به پهلو تهی کردن و سرباز زدن خود از خلافت اشاره می نماید. در عبارات بعدی که به وسیله «او» و «أو» به جمله پیشین ربط داده شده اند، به منظور تأکید و تبیین این عبارت، از حروف ربط افزایشی استفاده شده است تا جای هیچ گونه تردیدی برای مخاطب باقی نماند. در آخرین فقره، وقتی امام (ع) می گوید: «لَأَلْقِيَتْ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَلَسَقِيَتْ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيهَا وَلَا لَأَفِيئُكُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَقْطَةِ عَنَزٍ»، بار دیگر بی ارزش بودن خلافت و عدم دلبستگی اش به آن را، این گونه پر مفهوم بیان می دارد و به واسطه «او ربط افزایشی» این معنا را توسعه و تعمیق می بخشد.

۱-۳-۱-۱-۴-۱ جانشینی

جانشینی، یکی دیگر از عواملی است که در انسجام بخشیدن به متن، ایفای نقش می نماید. در جانشینی، عنصری جایگزین عنصر دیگر می شود. «تفاوت میان دو عامل انسجامی حذف و جایگزینی در این است که در جانشینی، عنصری به جای عنصری دیگر می آید، اما در حذف به جای عنصر محذوف، عنصر دیگری

نمی‌آید» (هلیدی وحسن، ۱۳۹۳: ۱۴۴). غالب موارد جانشینی در استعاره‌های موجود در خطبه شقشقیه، جایگزینی یک اسم مبهم به جای اسمی خاص می‌باشد؛ به عنوان مثال در عبارت «أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فَلَانٌ» کلمه «فلان» جایگزین اسم «ابن ابی قحافه» شده است یا در عبارت «حَتَّى مَضَى الْأَوَّلُ لِسَيِّلِهِ»، واژه «الأوَّل» به جای «ابوبکر» آمده است.

۵. مروری کلی بر معنای عبارات

هر یک از استعاره‌های به کاررفته در این خطبه، علاوه بر معنای اولیه، حاوی یک معنای ثانویه و هامشی هستند که می‌توان از طریق مصداق‌ها و قراین موجود، به آن پی برد. در عبارت «أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فَلَانٌ» مقصود امام (ع) این است که نمی‌توان خلافت و حکومت را امری عادی پنداشت و آن را به تمسخر گرفت. از این عبارت، معانی ثانویه‌ای همچون: مصادعه و تظاهر، حرص و ولع و آزمندی، غرور و خودستایی، استبداد و خودرایی، اکراه و اجبار و انحصارطلبی استنباط می‌گردد. ظاهر دو عبارت «يُنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ» اشاره به جریان سیل از دامن کوه‌سار امام (ع) و ناتوان بودن پرندگان در پرواز به سوی حضرت دارد؛ اگر به ظرافت‌ها و بلاغت موجود در این عبارات به نیکی بنگریم، پی‌خواهیم برد که چرا امام (ع) از این کلمات و جملات در این مقطع استفاده کرده است.

در این دو عبارت، حسن تألیف، انسجام در واژگان و ائتلاف و تناسب لفظ با معنا به خوبی اجرا شده است؛ هم‌نشینی واژگان «ینحدر، السیل، لایرقی، الطیر» در یک زنجیره معنایی و آوایی رخ داده است. با توجه به اینکه جریان سیل یک جریان غیرطبیعی و همراه با شدت و سختی است، مناسب‌ترین کلمه در این جمله، واژه «حدر» می‌باشد که دلالت بر جریان تند و همراه با نوعی سختی دارد. اگر واژگان: هبط، حط، نزل، جانشین این واژه می‌شد، معنا

به کلی تغییر می‌کرد و مراد حضرت حاصل نمی‌شد (ر.ک: سجادی و هادی‌فرد، ۱۳۹۲: ۱۵۸-۱۲۵). در عبارت «ینحدر عنی السیل» مراد حضرت این است که تمام فضایل از بلندای من سیل‌وار و به سرعت به طرف همه می‌آید و هیچ‌کس مانند من نمی‌تواند سیل علم و دانش را به بشریت بدهد؛ زیرا موهبتی الهی است که خداوند آن را فقط به پیامبر و اهل بیتش می‌دهد؛ از سوی دیگر، یکی از ویژگی‌های مثبت سیل، خیر کثیر و سرسبز نمودن دشت و دمن می‌باشد. واژه سیل دو معنا دارد که معنای هامشی آن به فراگیری و کثرت، کرم و سخاوت، اختصاص و فردیت، سرعت و شتاب، اعلمیت و افضلیت اشاره دارد. علی (ع) با به‌کاربردن این عبارت، علم و دانش خود را فراگیر و شمول‌پذیر دانسته، به طوری که بهره آن به هر جوینده‌ای می‌رسد. علی (ع) وقتی انحراف از حقیقت را مشاهده نمود و دانست که مردم طالب حقیقت نیستند، به خاطر حفظ مصالح مسلمانان و عدم تحریف در دین، صبورانه از خلافت رویگردانی نمود. این امر ناشی از انفعال و بی‌مسئولیتی امام (ع) نبود؛ بلکه چون شرایط لازم وجود نداشت و حفظ دین و اقامه عدل و داد هدف نهایی ایشان بود و نمی‌خواست با هر ابزاری حکومت را تصاحب نماید، از آن چشم‌پوشی کرد؛ لذا فرمود: «فَسَدَلْتُ دَوْتَهَا نَوْبًا وَطَوَيْتُ عَنْهَا كُشْحًا». معنای اولیه و ظاهری این عبارات دلالت بر «حایل نمودن پرده‌ای میان خود و خلافت» و همچنین «دور نمودن تھی گاه خود نسبت به خلافت» دارد، معنای ثانویه و مفهومی آن اشاره بر مواردی از جمله: اعراض و بی‌توجهی امام (ع) به امر خلافت و بی‌ارزش بودن آن می‌نماید. حضرت، مراد خود را با دو تعبیر زیبای «فَسَدَلْتُ دَوْتَهَا نَوْبًا» و «طَوَيْتُ عَنْهَا كُشْحًا» اظهار می‌نماید؛ یعنی رویگردانی و بی‌اعتنایی خود به خلافت را در یک تصویر زیبای استعاری پر معنا بیان می‌کند. معنای هامشی دیگری که از این تعابیر برداشت می‌شود، مسأله «اختیار» است؛ حضرت در شرایط اضطرار این کار را انجام نداد، بلکه به دلیل عدم

همراهی مردم و فراهم نبودن شرایط، آزادانه از قبول آن سر باز زد. در جمله «طَفَقْتُ أَرْثِي بَيْنَ أَنْ أُصَوِّلَ بِيَدِ جَدَّاءٍ أَوْ طَخِيَةَ عَمِيَاءٍ» با به کار بردن دو فعل «جَدَّاءٍ» و «عَمِيَاءٍ» اشاره به منتهی درجه عمل مورد نظر خود می نماید و در مورد بی یاور بودنشان از عبارت «بِدِ جَدَّاءٍ» استفاده می کند که به معنای قطعه قطعه شده است؛ به گونه ای که آثاری از آن باقی نماند (ر.ک: ابن منظور، ۱۹۹۸: ۵۷۴/۷). در مورد شدت ظلمت نیز عبارت «طَخِيَةَ عَمِيَاءٍ» را به کار می برد که به معنای نهایت تاریکی و ابهام است. در واقع معنای ثانویه این عبارات اشاره به تنها ماندن امام و عدم همراهی او و نیز وجود فضایی از ظلمت و تاریکی که هیچ روزه ای از امید وجود نداشته باشد، دارد. استفاده از اصطلاح «أدلی بها» در واگذاری خلافت از سوی خلیفه اول به خلیفه دوم، لطیف ترین و پرمحتواترین عبارتی می باشد که در کتب آن، نکات برجسته ای نهفته است. عمر، زمینه را برای خلافت خلیفه اول فراهم کرد و در این رویداد، نقش بی بدیلی ایفا نمود. ابن ابی الحدید در این باره می گوید: «عمر همان کسی است که پایه های خلافت ابوبکر را محکم کرد و مخالفین او را در هم شکست؛ او بود که شمشیر زبیر را هنگامی که از نیام بیرون آمده بود (ومی گفت خلافت باید به اهلش برسد) شکست و به سینه مقدار کوبید... اگر او نبود کار ابوبکر و امور او روبراه نمی گردید» (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ج ۲/۱۱۸). در این فرایند، عمر به منزله کسی بود که نقش «إدلاء» را به خوبی انجام داد. در واقع عمر طی یک مصانعه و سازش، شرایط را برای به خلافت رسیدن خویش مهیا نمود. ابوبکر با نگاهی از سر لطف و در جهت جبران کاری که قبلاً عمر برای او انجام داده بود، خلافت را به عنوان رشوه و به ناحق تقدیم او نمود. معنای ثانویه ای که از این عبارت برداشت می شود، مفاهیمی همچون: زیر پا گذاشتن حق، پشت پا زدن به شایستگی ها، عدم توجه به منافع و حقوق مظلومان و... خواهد بود. بعد از آنکه خلیفه اول به خلافت رسید، جمله مشهور «اقبلونی فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ و عَلِيٌّ فَيَكُم» (مجلسی، ۱۴۰۳:

ج ۱/۲۸). از وی به کرات نقل شده است. اعتراف ابوبکر به برتری علی (ع)، خود گواه بر این مطلب است که جریان به خلافت رسیدن خلیفه اول، یک عمل کاملاً ساختگی و به دور از حق خواهی بوده است. کسی که خود بر عدم صلاحیتش بر خلافت صحه می گذارد، چگونه است که در زمان مرگش آن را به عقد دیگری در می آورد؟ معنای ظاهری و اولیه «عَقَدَهَا» در عبارت «إِذْ عَقَدَهَا لِأَخْرِ بَعْدَ وَفَاتِهِ»، واگذاری و سپردن خلافت به خلیفه دوم توسط خلیفه اول می باشد؛ اما در معنای ثانویه، حضرت (ع) با به کار بردن این عبارت، تلاش کرده است که به کتب واقعیت موجود اشاره نماید و بگوید که خلیفه اول، علی رغم اظهارات ظاهری و زبانی خود، دلبسته و علاقمند به خلافت بوده و توان دل کندن از آن را نداشته است؛ کما اینکه یکی از مفاهیم «عقد»، جدائی ناپذیری، ثبوت و استحکام می باشد و ابوبکر در آستانه مرگ خود، این گونه خلافت را برای عمر تحکیم و تثبیت نمود. در ادامه وقتی امام (ع) می بیند مردم در برتری او نسبت به ابوبکر دچار تردید هستند، تعجب می کند و از این امر به خدا پناه می برد و این گونه شدت ناراحتی خود را از این تصمیم نابخردانه و ناعادلانه نشان می دهد. در این شرایط، چاره ای ندارد جز اینکه سکوت اختیار کند و نظر شورا را بپذیرد. در واقع هدف اصلی آنان از این تصمیم، با وجود اینکه می دانستند امام (ع) در شایستگی و توانمندی همتائی ندارد، ایجاد یک فضای دو قطبی و تحریک امام (ع) به منظور صف آرایی و مخالفت در برابر آنان بود، اما امیرمؤمنان (ع) در جهت مدارا و ایجاد فضایی مسالمت آمیز، مدبرانه می گوید: «أَسْفَفْتُ إِذَا أَسْقُوا وَطُطِرْتُ إِذَا طَارُوا»؛ یعنی با تمام ناملايمات و مرارت های آن ها ساختم و در این بازی سیاسی، در برابر افراط و تقریبات های آنان همگون و همسو گشتم تا خللی به آرمان های اسلام وارد نگردد. علاوه بر معنای اولیه ای که از این عبارت نمایان است، مفاهیمی همچون: سکوت اختیار کردن، هم نوائی، فرمانبرداری، سازگاری و... استنباط می گردد. کلمه «لولا» در ابتدای عبارت «لَوْلَا حُضُورُ

الفاظ و انسجام درونی آن‌هاست. در خطبه شقشقیه این پیوند و انسجام، در جملات، کاملاً مشهود است و هر واژه‌ای بر اساس موقعیت کلام و مراد و منظور حضرت به کار رفته است. فضای حاکم بر هر بخش از خطبه، متناسب با موضوع و رویکرد مخاطب، متفاوت می‌باشد و امام (ع) با به‌گزینی واژگان و خلق اصطلاحات و تعابیر ناب، بافت و سیاق کلام خویش را در قالب عباراتی منسجم و نظام‌مند بیان نموده است؛ از جمله عوامل نظم‌آفرین و انسجام‌بخش در خطبه شقشقیه می‌توان به مواردی از قبیل: جملات فعلیه و تأکیدی، تکرار الگوی نحوی، به کاربردن زمان مناسب فعل با توجه به مقتضای جمله، استفاده از اصطلاحات رایج و پرکاربرد در جهت تفهیم مراد و مقصود مورد نظر، استفاده از جملات کوتاه و پرمعنا، ارجاع، حذف، جایگزینی، ادات ربط و... اشاره کرد؛ این نظم و ترتیب و انسجام و پیوستگی معنایی که باعث ارتباط بین جملات می‌گردد، همگی هدفمند بوده و در یک چارچوب ترکیبی مشخص و حساب شده بیان گردیده و به جملات ادیبیت و غنا می‌بخشد و با ایجاد آشنایی‌زدایی، معنا و مفهوم مورد نظر را آیینگی می‌نماید. استعاره به عنوان شاکله اصلی بلاغت، نقش مهمی در دریافت معنای معنا دارد. این آرایه در جای جای خطبه شقشقیه نمود دارد و امیر مؤمنان علی (ع) با استفاده از آن، مفاهیم انتزاعی و غیر قابل فهم را به صورت ملموس و عینی، بیان نموده و علاوه بر زیبا سازی کلام، باعث مفهوم سازی و انتقال بهتر مراد و مقصود خود به مخاطب شده است. حضرت با استفاده از تعابیر استعاری، مؤلفه‌های ذهنی و مقاصد نهفته خویش را آشکار نموده و به شیوه‌ای غیر مستقیم و در یک ترکیب هنری استادانه، به معنای مورد نظر اشاره می‌کند. همان‌گونه که جرجانی فصاحت و بلاغت را تنها از دریچه نظم و رعایت قوانین نحوی قابل فهم می‌داند، امیرمؤمنان (ع) نیز در این خطبه با رعایت این اصل، کلمات و اصطلاحات را با توجه به سیاق و موقعیت کلام انتخاب

الْحَاضِرِ... لالقیته حبلیها علی غاربها» اشاره به این موضوع دارد که علی (ع) به دلیل حفظ ارزش‌های جامعه اسلامی و تحکیم پایه‌های حکومت نبوی، هرگز حاضر نبود لحظه‌ای از تلاش در این مسیر دست بردارد؛ اما زمانی که مسائل دنیوی و مناصب حکومتی مطرح بود، این‌گونه اعتقاد داشت و می‌گفت: «لالقیته حبلیها علی غاربها» یعنی خلافت و حکومت بدون در نظر داشتن مصالح مسلمانان و احیای سنت‌های نبوی، هیچ ارزشی ندارد و اگر به جز این باشد، لحظه‌ای به آن دل نخواهم بست.

معنای ظاهری این عبارت یعنی ریسمان شتر خلافت را بر کوهان آن می‌انداختم. منظور امام (ع) از این کلام این است که خلافت و حکومت در نزد دیگران برای رسیدن به آمال و آرزوهای نفسانی وجاه و مقام دنیوی است و کسی که به این ظواهر دلبسته نباشد و دنیا را سه‌طابقه کرده باشد، هیچ‌گاه اشتیاقی برای رسیدن به این ظواهر و زرق و برق‌ها ندارد (ر.ک: نقوی قاننی، ۱۴۴۰: ۷۳/۴۷۰). این عبارت بیشترین دلالت بر بی‌میلی و اهمال و ترک چیزی را دارد. علی (ع) در جای جای نهج البلاغه به بی‌ارزش بودن دنیا با دلالت‌های مختلف اشاره می‌کند؛ چنان‌که در پایان همین خطبه می‌گوید: «دنیای شما نزد من پست‌تر است از آب بینی بز»؛ لذا طبیعی است که امام جملاتی را بیان نماید که به لحاظ بلاغی و ادبی رساترین و گیراترین جملات باشد.

۶. نتیجه‌گیری

در متون دینی از جمله نهج البلاغه، جستجوی مقصود و هدف صاحب متن، مهم‌ترین عامل در فهم معنا به‌شمار می‌آید. در تفسیر این متون، بافت جملات و نحوه قرار گرفتن کلمات در یک ترکیب و به طور کلی معانی نحوی، تاثیر به‌سزائی در استنباط معنای این جملات دارد. نظریه نظم جرجانی که به جایگاه لفظ در کلام و روابط متقابل عناصر و اجزای آن می‌پردازد، حاکی از پیوند میان

می‌کند تا مفاهیم معنوی و انتزاعی برای مخاطب تفهیم و عینی‌سازی شده و با تصویرسازی دقیق، حجت را بر مدعیان تمام نماید. عینی‌سازی «خلافت» با واژه «قمیص»، «علم و دانش» با واژه «سیل»، «حجاب» با «ثوب» و به کارگیری اصطلاحات «بَدَّ جَدَاءً»، «طخیه عمیاء»، «إدلاء» و تشبیه خلافت به زنی که به عقد دیگری در می‌آید و مواردی از این قبیل، در یک ساختار دقیق نحوی و نظم و سیاقی منسجم و نظام‌مند به وقوع پیوسته است و مفاهیم مورد نظر امام (ع) را به زیبایی تصویرسازی نموده است. حضرت (ع) در جهت تحریک و ترغیب مخاطب به اهداف مدنظر خویش و همچنین پر رنگ جلوه دادن فاعل (امیر مومنان)، از جملات فعلیه بهره می‌گیرد؛ زیرا جملات فعلیه با احساس و عاطفه انسان سر و کار دارند. ایشان به دلیل انکار واقعیت‌ها از طرف مخاطب و همچنین اثبات شایستگی‌های خود، از جملات تأکیدی استفاده می‌نماید. علی (ع) در غالب استعارات، به منظور انتقال بهتر و گویاتر مفاهیم و معانی، از مهارت‌های ارتباطی قوی از جمله تجرّم و تصویرپردازی استفاده می‌نماید و از طریق تعبیر زنده و احساس برانگیز، از مفاهیم پنهان (معنای معنا)، پرده‌برداری می‌کند. در تمامی عبارات استعاری، معنای مبدأ قابل فهم و درک است؛ اما معنای مقصد (معنای معنا) به واسطه معنای اولیه و از رهگذر بررسی سیاق جمله و همچنین قوه عاقله و تحلیل و استدلال استنباط می‌گردد.

۷. فهرست منابع

قرآن کریم.
 نهج البلاغه (۱۳۸۶). مترجم محمد دشتی، تهران: نشر آدینه سبز.
 آذرنژاد، شکوه (۱۳۸۵). مطالعه مفهوم انسجام واژگانی در قرآن کریم، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه پیام‌نور.
 ابراهیم عثمان، أسامة عبدالمالک (۲۰۰۱م). ظواهر أسلوبیه و فنیه فی سورة النحل، اشراف الدكتور خلیل عوده، رساله ماجستير فی

اللغه العربیه بکلیه الآداب فی جامعه النجاح الوطنیه.
 ابن منظور الانصاری الرویفی الافریقی، محمد بن مکرم بن علی، ابوالفضل (۱۹۹۸م). لسان العرب، بیروت: دارصادر.
 ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبه الله (۱۴۰۴)، شرح نهج البلاغه، مکتبه مرعشی نجفی، تحقیق محمد ابراهیم ابوالفضل.
 الأزهری، محمد بن احمد (بی‌تا)، تهذیب اللغه، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
 بحرانی، علی بن میثم (بی‌تا)، شرح نهج البلاغه، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، مرکز دیجیتالی: مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان.
 بحرانی، کمال الدین میثم بن علی (۱۹۸۱)، شرح نهج البلاغه، بیروت: دارالعلم الإسلامی.
 جرجانی، عبدالقاهر (۲۰۱۴). اسرار البلاغه. مصر: دارالمنار.
 جرجانی، عبدالقاهر (۱۹۸۴)، دلائل الاعجاز، تعلیق محمود محمد شاکر، قاهره: مکتبه الخانجی.
 جمعی، لمین (۲۰۱۹م). «المعنی ومعنی المعنی فی ضوء الانزیاح الأسلوبی عند عبدالقاهر الجرجانی من خلال کتابه دلائل الاعجاز»، کلیه الآداب واللغات جانی، ش ۲۴، ۱۶۳ - ۱۷۷.
 حمادی‌العبدی، عادل هادی (۲۰۱۲م). «قضیه اللفظ والمعنی»، سنه ۱۴۳۳ هجریه - ۲۰۱۲ میلادی، العدد (۲۰۱).
 دفع‌اله، و فاء ابوالحسن و محمد داؤد، محمد (بی‌تا). «الإنزیاح الدلالی: درسه تطبیقیه من خلال نظریه‌النظم».
 الزمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر (۱۹۹۳م). اساس البلاغه، تحقیق محمود محمد شاکر، القاهره: مطبعه المدنی.
 سجادی، سید ابوالفضل، هادی‌فرد، فریبا (۱۳۹۲ش). «بررسی واژگان متقاربه‌المعنی در خطبه شقشقیه نهج البلاغه بر اساس شیوه جانشینی و هم‌نشینی واژگان». فصلنامه تخصصی تقسیر، علوم قرآن و حدیث، سال پنجم، شماره هجدهم.
 سیبویه، أبوبشر عمرو بن عثمان. (۱۴۱۰). الكتاب، بیروت: مؤسسه الأعلمی.

موسسه الرساله.
 مجلسی، الشیخ محمدباقر بن محمدتقی المجلسی (۱۴۰۳ ه.ق).
 بحار الانوار، بیروت: مؤسسه الوفاء.
 مصطفوی، حسن (۱۳۶۸ ش). التحقیق فی کلمات القرآن، تهران:
 وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
 مکارم‌شیرازی، ناصر (۱۴۲۰ ق). پیام امام امیرالمؤمنین (ع)،
 تهران: دارالکتب الإسلامیه.
 منتظری، حسین علی (۱۴۳۱ ق). درسهایی از نهج البلاغه، تهران:
 ناشرسرای.
 الموسوی، ابورغیف نوفل هلال (۲۰۱۱ م). المستویات الجمالی فی
 نهج البلاغه، بغداد، عراق: انتشارات سلسله آکادیمیون جُدد.
 موید، یحیی بن حمزه علوی (۱۴۲۴ ق)، الیبیاج الوضی فی الكشف
 عن أسرار کلام الوصی، صنعا: مؤسسه الامام زید بن علی الثقافیه.
 مهاجر، مهران، نبوی، محمد (۱۳۷۶ ه). به سوی زبان‌شناسی شعر؛
 رهیافتی نقش‌گرا. تهران: نشر مرکز.
 نقوی قائنی، محمدتقی (۱۴۴۰ ق). مفتاح السعاده (شرح
 نهج البلاغه)، تهران: مکتبه المصطفوی.
 هالییدی، مایکل، حسن، رقیه (۱۳۹۳ ه). زبان یافت و متن (ابعاد
 زبان از منظر نشانه‌شناسی اجتماعی)، ترجمه محسن نوبخت،
 ناشر: انتشارات سیاهرود.
 یونس علی، محمد محمد (۲۰۰۷ م)، المعنی وظلال المعنی، بیروت،
 دارالمدار الاسلامی.

Langacker, Ronald, "Cognitive Grammar". in:
 Linguistics Theory and Grammatical Description.
 F. Droste and J. Joseph (Eds.). Amsterdam: John
 Benjamin's Publishing Company. pp. 275-
 306(1991).
 Saeed, J.I. (1997), semantics. Oxford: Black well
 publicnsers.
 Jakobson, R. Linguistics and poetjes. In Essays on
 the language of literature edited, by S. chatman and
 S. R. Levin. Boston: Houghton Mifflin (1976).

الصافی، محمود بن عبدالرحیم (۱۴۱۸ ق). الجدول فی اعراب
 القرآن الکریم. بیروت: مؤسسه الإیمان.
 صفائی، غلامعلی (۱۳۸۷ ه). ترجمه و شرح مغنی الأدیب، قم:
 قدس.
 عارف، محمدصادق (۱۳۷۵ ش). ترجمه شرح
 نهج البلاغه (ابن میثم)، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی.
 عباسی، نوذر؛ اصغری، بهنوش؛ خورسندی، محمود؛ ضیغمی،
 علی (۱۳۹۸ ش). «حفظ زیبا شناسی مبتنی بر تفسیرپذیری استعاره
 در فرآیند ترجمه (بررسی تطبیقی روش‌های نیومارک در استعاره‌های
 خطبه شقشقیه)»، فصلنامه پژوهشنامه نهج البلاغه، دوره ۷،
 شماره ۲۵.
 عبدالرحیم، علاء احمد (۲۰۰۸ م). الصورة الفنیه فی قصیده المدح
 بین ابن سناءالملک والبهاء الزهیر. چاپ اول، بی جا: دارالعلم
 والإیمان للنشر والتوزیع.
 عمران پور، محمدرضا (۱۳۸۶ ه). «اهمیت عناصر وویژگی‌های
 ساختاری واژه در گزینش واژگان شعر»، پژوهش‌های ادب
 عرفانی (گوهرگویا)، دوره ۱، شماره ۱، صص ۱۸۰-۱۵۳،
 کاظمی، فاطمه (۱۳۹۵ ش). نظریه المعنی عند عبدالقاهرالجرجانی
 من خلال شرح، تعلیق و ترجمه دلائل الإعجاز). پایان‌نامه دکترای
 تخصصی، دانشگاه علامه طباطبائی.

کفوی، ابوالبقاء (۱۹۹۸ م)، الکلیات (معجم فی المصطلحات و
 الفروق اللغویه) تحقیق عدنان درویش و محمد امصری بیروت:
 Halliday, M.A.K, language, conesion in English,
 London: Longman(1976).
 Halliday, M.A.K, Language, Context: aspects of
 language in a social semiotic perspective, Oxford
 University Press,(1985).

References

Younes Ali, M.(2007). Meaning and shades of

- meaning. Beirut: Dar al-Madar al-Islami.
- Bahrani, A. (No date). Description of Nahj al-Balagha. Islamic Research Foundation. Digital center: Ghaemieh Computer Research Center, Isfahan.
- Ibn Manzoor Al-Ansari Al-Raifei Al-Afriqi, M.A. (1993). Lisan al arab. Beirut: Dar sader.
- Fotoohi Rood Mojani, M. (2012). Stylistics: theories, approaches and methods. Tehran: Sokhon Publications.
- Mostafavi, H. (1989). Researching the words of the Quran. Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance.
- Naghavi Ghaeni, M. (2018). The Key to Happiness (Explanation of Nahj al-Balaghah). Tehran: Al-Mustafawi Library.
- Kazemi, F. (2016). The theory of meaning at Abdul-Qaher Al-Jurjani through explanation, commentary and translation of evidence of miracles. (PHD Thesis). Allameh Tabatabai University.
- Azaranjad, S. (1385). The study of the concept of lexical coherence in the Holy Quran, Master's thesis of Payam Noor University.
- Ashoori, H. Shareef Askari, M. Eshkevari, S.A. Pirani Shal, A. (2016). Discovering meanings in the text from the theory of semantic meaning to uncertainty of meaning. Journal of Arabic literature, 15, 31-50.
- Ebrahim Osman, O. (2001 AD). Stylistic and technical appearances in Surah Al-Nahl, Dr. Khalil Odeh's nobles, Master's thesis in Arabic language, Bachelor of Arts in Al-Najah National University.
- Ibn Abi al-Hadid, A. (1404), Commentary on Nahj al-Balagha, Marashi School of Najafi, researched by Muhammad Ibrahim Abulfazl.
- Jurjani, A. (2014). Asrar al-Balagha. Egypt: Darul Manar.
- Jami, L. (2019). "The meaning and the meaning of the meaning in the light of the stylistic deviations of Abd al-Qahir al-Jarjani during the book Dalai al-Ijaz", Al-Adaab and Al-Laghat Janfi-24, 163-177.
- Hammadi-al-Abeidi, A. H (2012 AD). "The issue of the word and meaning", year 1433 AH - 2012 AD, number (201).
- Dafolah, W. A and M.D. M (No date). "Al-Nizah al-Dalali: A comparative study of the theory of order".
- Al-Zamakhshari, A.M (1993 AD). Asas al-Balaghah. Research by M.MSh, Cairo: Madani Publishing House.
- Sajjadi, S.a, H.F (2012). "Investigation of related words in the Nahj al-Balagheh sermon based on the method of substituting and co-occurring words". Specialized Quarterly Journal of Tafsir, Sciences of Quran and Hadith, 5th year, 18th issue.
- Siboyeh, A.B. A.O. (1410). Al-Kitab, Beirut: Al-Alami Institute.
- Al-Safi, M.A.R (1418 AH). The table in the Arabs of the Holy Qur'an. Beirut: Al-Iman Foundation.
- Safai, Gh.A (1387 AH). Translated and explained by Mughni al-Adib, Qom: Quds.
- Aref, M.S (1375). Translation of Sharh Nahj al-Balagha (Ibn Maitham), Mashhad: Islamic Research Foundation.
- Abbasi, N; Asghari, B; Khorsandi, M; Zighmi, A (2018). "Preservation of aesthetics based on the interpretability of metaphor in the process of translation (comparative study of Newmark's methods in the metaphors of Shagshaqiyah's sermon)", Nahj al-Balagha Research Quarterly, Volume 7, Number 25..
- Abdur Rahim, A.A (2008 AD). The technical picture in Al-Mudah poem between Ibn Sanaa al-Mulk and Baha al-Zuhair. First edition, without location: Dar al-Alam and Iman for publication and distribution.
- Omranpour, M.R (1386 AH). The importance of the elements and structural features of the word in the selection of the words of the poem, Volume 1, Number 1, pp. 153-180, Researches of Mystical Literature (Gohargoya).
- Kafawi, A.B (1998), Alkaliyat (Majam fi al-Tirmidh and al-Farooq al-Laghuyya), researched by Adnan Darwish and Mohammad Amsari, Beirut: Al-Risalah Institute.
- Godarzi, B, Sayadi-nejad, R, Rasulnei, A.H (2018),

a study of parallelism in the poems of Fadavi Tughan, Scientific Journal of Women and Culture, 11th year, number 42, pp. 33-45.

Al-Majlisi, M. Baqir bin Muhammad Taqi Al-Majlisi (1403 AH). Bihar Al-Anwar, Volume 1, Beirut: Al-Wafa Foundation.

Makarem Shirazi, N(1420 AH). Message of Imam Amirul Momineen (AS), Tehran: Islamic Darul Kitab.

Al-Malaika, Naz (1962). Contemporary poetry issues, Egypt: Maktaba al-Nahda.

Montazeri, H.A(1431 BC). Lessons of Nahj al-Balaghah, Volume 2, Tehran: Saraya Publishers.

Al-Musawi, Abu R.N.H (2011 AD). Aesthetic Levels in Nahj al-Balaghah, Baghdad, Iraq: Publications of the New Academics Series.

Moaid, Y. (1424 s), The preamble to reveal the secrets of the guardian's words, Volume 1, Sana'a - Yemen: Imam Zaid bin Ali Cultural Institute.

Mohajer, M, Nabavi, M (1376 AH). Towards the Linguistics of Poetry; A role-oriented approach. Tehran: Nahr-e-Karzan.

Halliday, M, Hasan, R (2013). The language of texture and text (dimensions of language from the perspective of social semiotics), translated by Mohsen Nobakht, publisher: Siahroud Publications.